

A Comparison of Death Anthropomorphism within Hadiqah Al-Haqiqah and Masnavi Ma'navi from the Perspective of Lakoff and Johnson

Susan Mosaie *  PhD Student in Mystical Literature, University of
Shahrekord, Shahrekord, Iran

Jahangir Safari  Professor, Department of Persian Language and
Literature, University of Shahrekord, Shahrekord, Iran

Ibrahim Zaheri
Abdo Vand  Associate Professor, Department of Persian language
and literature, University of Shahrekord, Shahrekord,
Iran

Abstract

The metaphor of humanism, as per Lakoff and Johnson's perspective, involves assigning certain aspects of human existence (the destination field) to mental concepts and inanimate objects (origination field) or, in simpler terms, understanding one conceptual domain (abstract concepts) in terms of another conceptual field (humanity). The relevance of the metaphor lies in its ability to facilitate understanding and acceptance of abstract concepts by humanizing them. By leveraging its innate comprehension of various aspects of humanity, it can provide valuable insight into and acceptance of abstract notions through this humanization process. The objective of this exploration was to scrutinize the personification of demise in Hadiqah Al-Haqiqah and Masnavi, utilizing the viewpoint of Lakoff and Johnson. Through evidence-based analysis, the findings indicated that the depiction of demise involved a common metaphor of "Death as a human with social connections and interactions, "which was organized into two subcategories of "Death as Human with Relation and Face-to-Face Communication" and "Death as Human with Connection and Friendly Interaction. The conclusions of this research demonstrate that, according to Sanaei's perspective, death is depicted in the form of a relationship and "confrontational" interaction, as a commander, warrior, and killer who attempts to seize power and subjugate the weak. In "friendly" Relations, as shepherds, elders, and guests, it "cooperates" with humanity. In Rumi's vision, death anthropomorphism encompasses a broader scope than merely a "confrontational" type, wherein death as a judge, martyr, General, and warrior acts in adversarial ways with regards to the criminal, convict, and enlightened. Due to this discrepancy, Sanaei presents a person as a "helper, "suggesting that their relationship with death hinges on a military and violent atmosphere. In contrast, Rumi illustrates the connection between man and death with acts of force, domination, struggle, obedience, and loyalty dominating, but Sanaei has also emphasized the relationship and interaction of peace, solidarity, and calmness.

Keywords: Hadiqah Al-Haqiqah, Masnavi, humanism, death, moderating and confrontational Relationships.

- The present article is taken from the doctoral dissertation of Shahrekord University's mystical literature department

*Corresponding Author: susan.mosaie@stu.sku.ac.ir

How to Cite: Mosaie, S., Safari, J., Zahri Abdo Vand, I. (2024). A Comparison of Death Anthropomorphism within Hadiqah Al-Haqiqah and Masnavi Ma'navi from the Perspective of Lakoff and Johnson. *Mysticism in Persian Literature*, Vol. 2, No. 4, 297-324. doi: 10.22054/MSIL.2024.77791.1102.

Accepted: 22/12/2023

Received: 16/07/2023

ISSN: 2821-0751 ISSN: 2821-0743



— دو فصلنامه علمی - تخصصی عرفان پژوهی در ادبیات —

دوره ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ۲۹۷-۳۲۴

msil. atu. ac. ir

DOI: 10.22054/MSIL.2024.77791.1102

مقایسه انسان‌نگاری مرگ در حدیقه‌الحقیقه و مثنوی معنوی

براساس دیدگاه لیکاف و جانسون

سوسن موسایی*  دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد. شهرکرد، ایران

جهانگیر صفری  استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد. شهرکرد، ایران

ابراهیم ظاهری عبدوند  دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد. شهرکرد، ایران

چکیده

استعاره «انسان‌نگاری» از دیدگاه لیکاف و جانسون به معنای اختصاص دادن برخی از جنبه‌های وجودی انسان (حوزه مقصد) به مفاهیم ذهنی و اشیایی جان (حوزه مبدا) است. به عبارت دیگر، «انسان‌نگاری» فهم یک حوزه مفهومی (مفاهیم انتزاعی) برحسب حوزه مفهومی دیگر (انسان) است. اهمیت این نوع استعاره، در این است که انسان با بهره‌گیری از دانشی که درباره جنبه‌های متعدد وجودی خود دارد، می‌تواند با قالبی انسانی بخشیدن به مفاهیم انتزاعی به درک و پذیرش بهتر آن‌ها کمک کند. هدف در این پژوهش بررسی مقایسه‌ای انسان‌نگاری مرگ در حدیقه‌الحقیقه و مثنوی معنوی بر مبنای دیدگاه لیکاف و جانسون و با روش اسنادی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد انسان‌نگاری مرگ در این دو اثر در قالب استعاره کلی «مرگ به مثابه انسانی با روابط و تعامل اجتماعی» به تصویر کشیده شده که این استعاره، خود دارای دو زیر مجموعه «مرگ به مثابه انسانی با رابطه و تعامل تقابلی» و «مرگ به مثابه انسانی با روابط و تعامل مودت‌آمیز» است. نتایج پژوهش نشان‌دهنده این است که در اندیشه سنایی، مرگ در رابطه و تعامل «تقابلی» در جایگاه سرهنگ، جنگ‌جو و قاتلی است که در پی اعمال قدرت به سویه فرودست است و در رابطه و تعامل «مودت‌آمیز» در قالب چوپان، پیر و مهمان به «همکاری» با سایر انسان‌ها می‌پردازد. در اندیشه مولانا انسان‌نگاری مرگ، بیشتر از نوع «تقابلی» است که در آن، مرگ به مثابه قاضی، شحنه، سرهنگ و جنگ‌جو در تقابل با انسان‌هایی چون مجرم، محکوم و آگاهی‌گیرنده است. مرگ در اندیشه سنایی، انسانی «یاریگر» و «تنبیه‌کننده» به مخاطب معرفی می‌شود؛ در حالی که از دید مولانا، مرگ انسانی، اصلاح‌کننده و عادل است. در واقع مولانا براساس فضایی نظامی و خشن، رابطه بین انسان و مرگ را ترسیم کرده است که در آن، کنش‌هایی چون زور، سطله، مبارزه، اطاعت و وفاداری، غلبه دارد، اما، سنایی در کنار چنین توصیفاتی بر رابطه و تعامل از نوع صلح، همبستگی و آرامش نیز توجه داشته است.

واژه‌های کلیدی: حدیقه‌الحقیقه، مثنوی، انسان‌نگاری، مرگ، روابط و تعامل مودت‌آمیز و تقابلی.

- مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری رشته ادبیات عرفانی دانشگاه شهرکرد است.

سوسن موسایی: susan.mosaie@stu.sku.ac.ir

مقدمه

سنایی و مولانا از تأثیرگذارترین شاعران ادبیات عرفانی هستند که اندیشه‌های عمیقی دربارهٔ مرگ و انواع آن به‌ویژه مرگ طبیعی مطرح کرده‌اند. سنایی در حدیقه‌الحقیقه از سه ساحت متفاوت زاهدانه، عارفانه و عاشقانه که نمودی از حالت گوناگون روانی اوست به مرگ توجه نشان داده است؛ از منظر حکیمانه، مرگ را امری بجا و در راستای سنت حکیمانه می‌داند که عامل بیداری و باز شدن بصیرت است. به عبارت دیگر، درمان‌بخش و زیستن توأمان با دین، مقدم بر مرگ‌اندیشی و مرگ به مثابهٔ قانون عدالت است. در ساحت زاهدانه، مرگ را به عنوان رویدادی هراس‌آور و در جهت انذار و تحذیر آدمی از ناپایداری و زوال حیات مادی معرفی می‌کند که هنگام ورود به لغزش‌ها، مسیر افراد را تغییر می‌دهد و در گسترهٔ عارفانه، آن را سرآغاز اتصال به ابدیت، رهایی و به مثابهٔ لطف الهی می‌داند (ر. ک: دهقان، ۱۳۹۶: ۸؛ خرسندی و بهنام‌فر، ۱۳۹۲: ۱۰۲؛ اسداللهی، ۱۳۸۸: ۱۹ و کمری، ۱۳۹۸: ۲۸-۵۰).

در اندیشهٔ مولانا، مرگ مفاهیم متعددی چون مرگ اختیاری، تجدد امثال و مرگ اضطراری و طبیعی را دربر دارد. از نظر وی، مرگ اضطراری، ضروری و ارزشمند است و اگر مرگ طبیعی نبود، زنجیرهٔ تکامل بشر از هم می‌گسست و بشر به صورت موجودی مهمل درمی‌آمد (ر. ک: محمود براتی و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۳). به عبارت دیگر، «مرگ در لغت مولوی از بین رفتن نیست، بلکه به طرف مقصود عالی خود پرواز کردن است؛ آمدن از خدا و رفتن به خداست» (دهباشی، ۱۳۸۲: ۳۸۸). گسترهٔ مرگ اضطراری از دید مولانا به حدی است که مردن را آخرین پلهٔ نردبان آگاهی می‌داند (محمّدی، ۱۳۸۷: ۴۶۵). سنایی و مولانا برای انتقال دیدگاه‌های خود دربارهٔ مرگ جسمانی از انواع صورخیال به‌خصوص استعارهٔ انسان‌نگاری استفاده کرده‌اند. در واقع آنان برای ملموس کردن مفهوم انتزاعی مرگ، آن را در قالب انسانی به مخاطب معرفی کرده‌اند تا مخاطب با توجه به شناختی که از ابعاد مختلف انسان دارد، بهتر بتواند به معرفت در این باره دست یابد و در برابر مرگ جسمانی واکنش نشان دهد. بر این اساس هدف در این پژوهش نیز بررسی مقایسه‌ای انسان‌نگاری مرگ جسمانی در حدیقه‌الحقیقه و مثنوی معنوی بر اساس دیدگاه

لیکاف و جانسون^۱ است تا نشان داده شود که سنایی و مولانا از کدام جنبه‌های انسانی، بیشتر برای انسان‌انگاری مرگ استفاده کرده‌اند؟ و با استفاده از انسان‌انگاری‌های مختلف از مرگ، در پی ایجاد چه نگرش‌ها و کنش‌هایی در مخاطبان بوده‌اند؟

۲. پیشینه تحقیق

در مورد مرگ اندیشی سنایی و مولانا، آثار متعددی نوشته شده است؛ چنان که در کتاب «مولوی چه می‌گوید؟»، همایی (۱۳۷۶) به بیان دیدگاه کلی مولانا در مواجهه با مرگ اضطراری و مهم‌تر از آن با مرگ اختیاری پرداخته است.

زرقانی (۱۳۷۸) در کتاب «افق‌های شعر و اندیشه سنایی» به بیان دیدگاه سنایی در مورد مرگ از جمله عارفانه، حکیمانه و واعظانه پرداخته و در نهایت، وجه حکیمانه دیدگاه او را درباره مرگ بر سایر دیدگاه‌های این شاعر، غالب دانسته است.

خدابخش‌اسداللهی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان «پدیده مرگ در آثار سنایی» به بررسی نگرش سنایی درباره مرگ در دیوان، حدیقه الحقیقه و سیرالعباد پرداخته و به موضوع‌هایی چون تعریف، شمول، فواید مرگ، نسبی بودن پدیده مرگ و نیز ضرورت آن در نظام احسن اشاره کرده است.

شجاعی (۱۳۹۱) در مقاله «مرگ و ابدیت از دیدگاه مولانا» به تعبیرات مختلف مولانا از مرگ و در نهایت تحلیل آن‌ها توجه نشان داده است.

عباسی و خسروی (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی مفهوم تکاملی مرگ در اشعار مولانا بر اساس نظریه استعاره‌شناختی مدل فرهنگی زنجیره بزرگ» با بررسی استعاره‌های جهتی مرگ، توجه و نقش تکاملی مرگ را از دید مولانا تحلیل کرده‌اند.

شعبانلو (۱۳۹۸) در مقاله «منشأ قرآنی استعاره‌های مفهومی مرگ در مثنوی مولوی» در پی بررسی انواع استعاره‌های مفهومی مرگ در مثنوی بوده است. از نظر او، مولانا با تعقل و توغل در آیات قرآنی، استعاره‌های مفهومی متعددی در مورد مرگ ساخته که در نهایت همه استعاره‌های مفهومی در ذیل کلان استعاره «مرگ سفر بازگشت است» قرار دارد.

1. Lakoff, G. & Johnson, M.

کمری و دیگران (۱۳۹۹) در مقاله «نگاهی به تبیین و متنوع مفهوم زندگی و مرگ در حدیقه سنایی» به دنبال درک و دریافت دلایل اشتیاق سنایی در برخورد با مرگ و زندگی بوده و دیدگاه سنایی را در برخورد با مرگ به سه دسته حکیمانه، زهدانه و عارفانه تقسیم کرده‌اند.

بر این اساس می‌توان گفت تاکنون در هیچ پژوهشی به مسأله انسان‌نگاری مرگ در شعر این دو شاعر به صورت مفصل و همه جانبه پرداخته نشده است.

۳. روش و مبنای نظری پژوهش

لیکاف و جانسون در کتاب «استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم» نگرش تازه‌ای درباره استعاره بیان کرده‌اند. از نظر آنان، استعاره در خدمت شناخت است. در این دیدگاه که به نظریه استعاره مفهومی شناخته شده است، استعاره در مرکز زبان انسان قرار دارد و به خوبی نشان می‌دهد چگونه برخی از جنبه‌های تجربه زندگی انسان به سایر تجربه‌ها مربوط می‌شود. پس می‌توان گفت در زبان‌شناسی شناختی، استعاره مفهومی «فهم یک حوزه مفهومی برحسب حوزه مفهومی دیگر است» (براتی، ۱۳۹۶: ۵۴). بر اساس دیدگاه لیکاف و جانسون، این استعاره مفهومی انواع مختلفی دارد؛ مانند استعاره‌های ساختاری که یک مفهوم به شکلی استعاری در چهارچوب مفهوم دیگری سازمان می‌یابد و یک موقعیت یا مفهوم نامشخص بر اساس یک موقعیت و مفهومی که ابعاد مشخص دارد، فهمیده می‌شود. نوع دیگر استعاره، استعاره‌های جهت‌مند است که نظام کاملی از مفاهیم را با توجه به یک نظام کامل دیگر سازمان‌دهی می‌کنند و نمونه سوم، استعاره‌های هستی‌شناختی هستند (ر. ک: لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۱۷). در این نوع استعاره، یک مفهوم انتزاعی به واسطه در نظر گرفتنش به عنوان یک شی، ماده، ظرف و یک شخص به شکل ویژه‌ای شخصی‌سازی می‌شود تا بتوان از این طریق، موضوعی نسبتاً انتزاعی یا ذاتاً فاقد ساختار را برحسب موضوعی عینی‌تر یا دست‌کم ساخت‌مندتر فهمید (ر. ک: همان: ۲۹-۳۰ و ۲۸۳ و افراشی، ۱۳۹۱: ۸).

از میان سه حوزه استعاره هستی‌شناختی (سه نوع ظرف، مادی و انسان‌نگاری (تشخیص))، استعاره انسان‌نگاری یا تشخیص، بدیهی‌ترین استعاره به شمار می‌آید که در آن، یک شی فیزیکی یا یک مفهوم انتزاعی، انسان و شخص انگاشته می‌شود.

در استعاره انسان‌انگاری، دو حوزه مبدأ و مقصد قابل مشاهده است که در آن حوزه مبدأ، مفاهیم انتزاعی و حوزه مقصد، انسان است. در این فرآیند انسان‌انگاری مفاهیم انتزاعی، برخی از جنبه‌های خاص انسان برگزیده و به حوزه مبدأ نسبت داده می‌شود و بدین صورت انسان‌انگاری (تشخیص) شکل می‌گیرد. شکل‌گیری استعاره انسان‌انگاری از این طریق در درجه اول به ما اجازه می‌دهد به مفاهیم اشاره کنیم، آن‌ها را بسنجیم، جنبه خاصی از این مفاهیم را تعیین و عملکردهای خود را درباره آن‌ها مشخص کنیم. از این منظر، به طور کلی، اهمیت انسان‌انگاری در این است که این امکان را به ما می‌دهد از دانشی که درباره خود داریم برای درک سایر جنبه‌های هستی مثل زمان، مرگ، اشیای بی‌جان و... استفاده کنیم (ر. ک: کوچش، ۱۳۹۳: ۸۸) و بتوانیم گستره وسیعی از تجربه‌های مربوط به پدیده‌های غیرانسانی را در چهارچوب انگیزه‌ها، مشخصه‌ها و فعالیت‌های انسانی درک و روش مناسبی را در برخورد با آن‌ها اتخاذ نماییم (ر. ک: لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ۶۱-۶۲).

از نظر لیکاف و جانسون، این نوع استعاره، نه تنها نوع نگاه نویسنده اثر به پدیده‌های غیرانسانی یا مفاهیم انتزاعی، جلوه‌های طبیعت و اشیای فیزیکی را برجسته می‌کند، بلکه به صورت غیرمستقیم، عملکرد مخاطب را نیز در مورد این پدیده‌های غیرانسانی تحت تأثیر قرار می‌دهد و سبب برانگیختن و برگزیدن کنش‌های مختلف از جانب مخاطب می‌شود.

۴. بحث و بررسی

در شعر این دو شاعر از ویژگی‌های مختلف انسان، بیشتر مشاغل و موضوع رابطه و تعامل در این زمینه به مرگ نسبت داده شده است که در پی این امر، استعاره «مرگ به مثابه انسانی دارای روابط و تعامل اجتماعی» شکل گرفته است. در واقع در شعر سنایی و مولانا، مرگ صاحب مناصب و مشاغل مختلفی در نظر گرفته شده است که بر اساس نوع شغلش با انسان‌ها تعامل یا رابطه دارد. بر اساس مشاغلی چون چوپان با انسان‌ها، رابطه‌ای مودت‌آمیز از نوع تعاون و همکاری دارد و مشاغلی چون سرهنگ، قاضی و جنگ‌جو نشان‌دهنده رابطه تقابلی بین انسان با مرگ هستند که در ادامه به بررسی کمی و کیفی این نوع استعاره‌ها پرداخته می‌شود.

۴-۱. فراوانی استعاره «مرگ به مثابه انسانی با روابط و تعامل اجتماعی» در حدیقه‌الحقیقه و مثنوی معنوی

استعاره «مرگ به مثابه انسانی دارای روابط و تعامل اجتماعی»، در حدیقه‌الحقیقه (۵۴ درصد) بیش از مثنوی (۴۶ درصد) به کار رفته است. به این صورت که سنایی، مرگ را به مثابه چوپان، قاتلی فانی، مهمانی ناخوانده و پیر پخته، ترسیم و مولانا چون قاضی، شحنه، داروغه، چوبک‌زن و سرهنگ، انسان‌نگاری کرده است.

سه استعاره مشترک نیز در شعر این دو شاعر وجود دارد: استعاره مرگ به مثابه جنگ‌جو در حدیقه‌الحقیقه (۶۰ درصد) بیشتر از مثنوی و فراوانی دو استعاره مرگ به مثابه دزد و مرگ به مثابه سرهنگ در هر دو اثر به میزان مساوی (۴۰ درصد) به کار رفته است. بر این اساس می‌توان گفت که مولانا مطابق با فضای نظامی و خشن‌گونه به توصیف رابطه مرگ با انسان‌ها پرداخته است که زور، مبارزه، دفاع، سلطه، تهور، اطاعت و وفاداری، بر این رابطه و تعامل حاکم است، اما سنایی در کنار چنین فضایی بر رابطه و تعامل از نوع صلح، همبستگی و آرامش نیز توجه داشته است.

جدول ۱. فراوانی استعاره انسان‌نگاری مرگ در حدیقه‌الحقیقه و مثنوی (درصد)

عنوان کلی	عنوان تفکیکی	بررسی فراوانی انسان‌نگاری مرگ در مثنوی	بررسی فراوانی انسان‌نگاری مرگ در حدیقه‌الحقیقه
مرگ انسانی با روابط و تعامل اجتماعی است	←	۵۴	۴۶
	مرگ جنگ‌جو و دلاور است	۴۰	۶۰
	مرگ سرهنگ است	۵۰	۵۰
	مرگ دزد است	۵۰	۵۰
	مرگ قاتلی فانی است	----	۱۰۰
	مرگ دوست انسان ترسو است	----	۱۰۰
	مرگ قاضی است	۱۰۰	----
	مرگ شحنه و داروغه است	۱۰۰	----
	مرگ چوبک زن است	۱۰۰	----

ادامه جدول ۱.

عنوان کلی	عنوان تفکیکی	بررسی فراوانی انسان‌انگاری مرگ در مثنوی	بررسی فراوانی انسان‌انگاری مرگ در حقیقه‌الحقیقه
مرگ انسانی با روابط و تعامل	←	۱۰۰	۱۰۰
	مرگ چوپان است	۱۰۰	----
	مرگ پیر است	۱۰۰	----
مرگ انسان‌گون از منظر رابطه و تعامل مودت‌آمیز	←	۱۰۰	۱۰۰
	مرگ مهمان ناخوانده است	۱۰۰	----
	←	۱۰۰	۱۰۰
مرگ انسانی با روابط و تعامل اجتماعی است	←	۱۰۰	۱۰۰
	مرگ دوست و دشمن است	۱۰۰	----

فراوانی داده‌ها در جدول (۲) بیان‌کننده این است که سنایی بیشتر به استعاره مرگ انسان‌گون «از منظر رابطه و تعامل تقابلی» (۷۲/۷۲ درصد) توجه نشان داده است که این استعاره در حقیقه‌الحقیقه زیرمجموعه‌هایی دارد؛ چون «مرگ جنگ‌جو است» (۳۷/۵۰ درصد)، «مرگ دزد است» (۲۵ درصد)، «مرگ قاتلی فانی است» (۱۲/۵۰ درصد)، «مرگ دوست انسان ترسو است» (۱۶/۶۶ درصد) و «مرگ سرهنگ است» (۱۲/۵۰ درصد). فراوانی استعاره «مرگ انسان‌گون از منظر رابطه و تعامل مودت‌آمیز» ۲۷/۲۷ درصد است که زیرمجموعه‌های آن عبارتند از: «مرگ چوپان است» (۳۳/۳۳ درصد)، «مرگ راهنمایی پخته است» (۳۳/۳۳ درصد) و «مرگ مهمان ناخوانده است» (۳۳/۳۳ درصد). تحلیل فراوانی این استعاره‌ها و انواع آن در حقیقه‌الحقیقه نشان می‌دهد که سنایی بیشتر رابطه سلسه‌مراتبی و تضادگونه را برجسته کرده است؛ هرچند که به ارتباط از نوع تعاون و همکاری بین انسان با مرگ نیز توجه داشته است.

جدول ۲. فراوانی استعاره انسان‌انگاری مرگ در حدیقه‌الحقیقه

عنوان کلی	عنوان تفکیکی	بررسی فراوانی انسان‌انگاری مرگ در حدیقه‌الحقیقه (درصد)
مرگ انسانی با روابط و تعامل اجتماعی است	←	۱۰۰
	←	۲۷/۲۷
	مرگ مهمان ناخوانده است	۳۳/۳۳
	مرگ مرشد است	۳۳/۳۳
	مرگ چوپان است	۳۳/۳۳
	←	۷۲/۷۲
	مرگ دزد است	۲۵
	مرگ جنگ‌جو است	۳۷/۵۰
	مرگ قاتلی فانی است	۱۲/۵۰
	مرگ سرهنگ است	۱۲/۵۰
	مرگ دوست انسان ترسو است	۱۲/۵۰
مرگ انسان‌گون از منظر رابطه و تعامل مودت‌آمیز	←	۱۰۰
	←	۲۷/۲۷
	مرگ مهمان ناخوانده است	۳۳/۳۳
	مرگ مرشد است	۳۳/۳۳
	مرگ چوپان است	۳۳/۳۳
	←	۷۲/۷۲
	مرگ دزد است	۲۵
	مرگ جنگ‌جو است	۳۷/۵۰
	مرگ قاتلی فانی است	۱۲/۵۰
	مرگ سرهنگ است	۱۲/۵۰

در جدول (۳)، فراوانی انسان‌انگاری «مرگ» به مثابه انسانی دارای روابط و تعامل اجتماعی و زیرمجموعه‌های آن در مثنوی نشان داده شده است. استعاره «مرگ» به مثابه انسانی دارای رابطه و تعامل تقابلی (۸۸/۸۸ درصد) بیشترین بسامد را در شعر مولانا داشته است. این استعاره زیرمجموعه‌هایی دارد؛ چون «مرگ دزد است» (۲۵ درصد)، «مرگ جنگ‌جو است» (۲۵ درصد)، «مرگ قاضی است» (۱۲/۵۰ درصد)، «مرگ شهنه و داروغه است» (۱۲/۵۰ درصد)، «مرگ سرهنگ است» (۱۲/۵۰ درصد) و «مرگ چوبک‌زن است» (۱۲/۵۰ درصد). استعاره «مرگ» به مثابه انسانی دارای رابطه و تعامل تقابلی و مودت‌آمیز (۱۱/۱۱ درصد) فراوانی کمی در شعر این شاعر داشته است. بر این اساس می‌توان گفت که مولانا برخلاف سنایی، بیشتر به دنبال برجسته کردن رابطه تقابلی بین مرگ با انسان‌ها بوده است. در این رابطه نیز مرگ به عنوان انسانی فرادست به تصویر کشیده شده است که دیگر انسان‌ها به عنوان فرودستان باید در برابر او تسلیم باشند.

گذشته از دلایل روانشناختی و الاهیاتی این امر ریشه در تاریخ سیاسی و اجتماعی دوره زندگی این دو شاعر دارد. مولانا در قرن هفتم و در دوره پر آشوب‌تری از سنایی می‌زیست

است؛ دوره‌ای که حمله هولناک مغول در آن اتفاق افتاده و کشتارهای فجیعی صورت گرفته است؛ چنانکه در تاریخ جهانگشای جوینی در این باره آمده است: «آمدند و کُشدند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند» (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۲۳). این حادثه مرگ‌آور مورد توجه شاعران قراقرز گرفت آنگونه که مولانا این تهاجم و کشتار مغول را به سیلاب خروشان و عالمگیری تشبیه کرد است (بیانی، ۱۳۷۱: ۶۹۶). مولانا متأثر از چنین وضعیتی چهره انسانی خشن‌تری از مرگ نسبت به سنایی در شعر خود بازتاب داده است و برای تسکین آلام مردم آن‌ها را به تسلیم شدن در برابر مرگ و رضا دادن به آن دعوت کرده است.

جدول ۳. فراوانی استعاره انسان‌نگاری مرگ در مثنوی

عنوان کلی	عنوان تفکیکی	بررسی فراوانی استعاره مرگ در مثنوی (درصد)
مرگ انسان‌گون از منظر رابطه و تعامل مودت آمیز و تقابلی	←	۱۰۰
	←	۱۱/۱۱
	←	۱۱/۱۱
مرگ انسانی با روابط و تعامل اجتماعی است	←	۸۸/۸۸
	←	۲۵
	←	۲۵
	←	۱۲/۵۰
	←	۱۲/۵۰
	←	۱۲/۵۰
	←	۱۲/۵۰

۲-۴. بررسی کیفی استعاره «مرگ به مثابه انسانی دارای روابط و تعامل مودت‌آمیز»

در نگرش به مرگ انسان‌گون از منظر «روابط و تعامل مودت‌آمیز»، ارتباط مرگ با سایر افراد در حوزه روابط و تعامل‌هایی چون «تعاون» و «همکاری» نمود پیدا می‌کند. از این منظر T مرگ انسان‌گون، چهره‌ای انسان‌دوستانه از خود به نمایش می‌گذارد که در آن،

روابط و تعامل‌ها، دوسویه است. باید هر دو سوی رابطه و تعامل، وظایف خود را به خوبی و همسو با هم اجرا کنند تا به بهرمندی و بهره‌وری دست یابند. بدین طریق روابط و تعامل مرگ با سایر افراد بر نوعی احساس خویشی، برابری، همکاری و مراقبت قرار داده شده است. نگرش به مرگ از این منظر، تنها در حدیقه‌الحقیقه نمود دارد که در ادامه به تبیین انسان‌نگاری استعاره‌های این حوزه پرداخته خواهد شد.

۱-۲-۴. «مرگ به مثابه چوپان است»

در فرهنگ ایرانی- اسلامی برای نشان دادن رابطه و تعامل بین حاکم و مردم از تعبیرهای مختلفی به ویژه «شبان و رمه» استفاده می‌شده است. «اصل شبان- رمگی، رابطه‌ای است که به بخشی از جامعه، حق مالکیت و معنویت و امتیاز تعیین سرنوشت خود و دیگران را می‌دهد و بخش دیگری از جامعه را نیز به صورت تابع در می‌آورد که نیازمند قیمومیت و هدایت و اداره شدن است» (مختاری، ۱۳۷۷: ۹۳). سنایی نیز در حدیقه‌الحقیقه بر اساس چنین رابطه و تعاملی که در آن چوپان وظیفه هدایت کردن و گله، وظیفه هدایت‌پذیری را بر عهده دارد، مرگ را انسان‌نگاری کرده است:

هست دنیا مثال تابستان	خلق در وی <u>بسان</u> سرمستان
در بیابان غفلتند همه	مرگ <u>همچون</u> شبان و خلق رمه
آندرین بادیه هوا و هوان	ریگ گرم است همچو آب روان
	(سنایی، ۱۳۸۳: ۱۷۴)

به دنبال این استعاره، این نگرش در مورد مرگ ایجاد شده است که مرگ به عنوان چوپان، وظیفه نگهداری، هدایت و مراقبت از مردم و دور کردن آنان از غفلت را برعهده دارد. از این رو، این نگرش منجر به کنش‌هایی می‌شود؛ چون اطاعت از مرگ برای دوری از آسیب‌ها و گوش سپردن به نصایح آن برای نجات از خطرها.

۲-۲-۴. «مرگ به مثابه پیر و راهنما است»

رابطه و تعامل مودت‌آمیز میان پیر و مرید نیز بر مبنای نوعی «همدلی» و «تعاون» میان این دو سو بنا نهاده شده است. بر این مبنای ادبیات عرفانی، پیر نقش راهنمایی و دستگیری

سالکان را برعهده دارد تا آنان را از محدودیت‌های بی‌شمار و مادیات دنیوی رهایی دهد. سالک نیز وظایفی چون پیروی و راهنمایی‌پذیری توأمان با میل و رغبت را برعهده دارد (ر. ک: سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۳۶ و کاشانی، ۱۳۷۲: ۲۲۷-۲۳۳). سنایی نیز با نسبت دادن نقش پیر به مرگ، آن را بهترین پیر و راهنمای انسان برای نجات از منزل فریب و هوس (دنیا) توصیف کرده است:

ور ترا رای مشورت برگست پیر پخته در این جهان مرگست
پس در این منزل فریب و هوس مشورت گر کنی برو کن و بس
(سنایی، ۱۳۸۸: ۷۲۵)

از طریق این انسان‌انگاری، این نگرش درباره مرگ به وجود آمده که مرگ، دانا، راهنما، کمک‌کننده و دلسوز به حال دیگران است. بر این اساس، انسان در ارتباط و تعامل با مرگ به کنش‌هایی چون فرمان‌برداری، استفاده از دانش مرگ انسان‌گون و در نهایت واگذاری کار خود به آن واداشته شده است.

۳-۲-۴. «مرگ به مثابه مهمانی ناخوانده است»

پایه اساسی ارتباط و تعامل میان مهمان و میزبان به عنوان دو سوی یک ارتباط و تعامل مودت‌آمیز بر صمیمی بودن، خوش‌آمدگویی، کمک، توقع بی‌جا نداشتن و لطف بی‌دریغ بنا شده است. در حقیقه الحقیقه رابطه و تعامل میان مهمان و میزبان بستری برای تصویرسازی از مفهوم انتزاعی مرگ شده است. سنایی نیز پیرو سخن پیامبر که مهمان را (خواه در مورد مهمان دعوت شده و خواه در مورد مهمان دعوت نشده) هدیه‌ای از جانب خدا می‌داند که باید با گشاده‌رویی به استقبالش رفت (ر. ک: نوری، ۱۴۰۱: ۱۶/۲۵۸)، از مرگ طبیعی تعبیر به هدیه و میهمان ناخوانده برای انسان دانا کرده است:

مرگ هدیه است نزد داننده هدیه دان میهمان ناخوانده
سوی دین هدیه خدایش دان آنکه ناخوانده آیدت مهمان..
مرگ چون رخ نمود هیچ منال به دل و جان همی کن استقبال
(سنایی، ۱۳۸۳: ۴۲۶)

این انسان‌انگاری از مرگ منجر به این نگرش می‌شود که مرگ مهمان‌گون، عزیز است؛ بنابراین، باید به استقبال او رفت، او را پذیرفت، از جانب او احساس آرامش کرد، بهترین امکانات و وسایل را برای پذیرایی او مهیا و او را در غذا و اموال شریک کرد.

۳-۴. بررسی کیفی استعاره «مرگ به مثابه انسانی دارای روابط و تعامل تقابلی»
در نگرش به مرگ انسان‌گون از منظر رابطه و تعامل تقابلی، مرگ در تقابل و تعارض با سایر انسان‌ها قرار دارد. در این ارتباط و تعامل مرگ به مثابه انسان در جایگاه اجتماعی فرادست و سایر افراد در جایگاه فرودست قرار دارند و مبنای روابط و تعامل این دو سوی افراد بر نوعی اعمال قدرت، نفوذ کردن؛ تسلیم شدگی و نفوذپذیری است. ارتباط و تعاملی که در یک سوی آن مرگ به عنوان قاضی، شحنه، نوبت‌زن، سرهنگ، قاتل و دزد اعمال قدرت می‌کند و در سوی دیگر سایر افراد در قالب محکوم، آگاهی‌گیرنده، مقتول، مال‌باخته، تسلیم‌شونده و سلطه‌پذیرند. در ادامه به تبیین و تحلیل انسان‌انگاری مرگ از این منظر در دو اثر حدیقه و مثنوی پرداخته خواهد شد.

۴-۳-۱. «مرگ به مثابه قاضی است»

بر اساس سیستم قضایی و نظامی گذشته به‌خصوص روزگاران خلفای پیشین، کار قاضیان «تنها منحصر به حل و فصل اختلافات میان متداعیان بود، سپس به تدریج به اُمور دیگری مانند استیفای بعضی از حقوق عمومی مسلمانان از طریق نظارت در اموال محجوران، مانند دیوانگان و یتیمان و ورشکستگان و منهیان و رسیدگی به وصیت‌های مسلمانان و امور اوقاف و زناشویی و... نیز روی آوردند» (راوندی، ۱۳۵۹: ۱۰۹۵). در نتیجه قاضیان در رابطه و تعامل با مجرمان و گروه فرودست مسئولیت داوری برای خاتمه دادن به خصومت‌های آنان بر وفق احکام شرع را برعهده داشتند که لازمه داوری نیز این بود که «به دقت قضیه را درمی‌یافتند تا به حقیقت پی ببرند» و نیز در «داوری باید مواسات» را پیش‌رو قرار می‌دادند و در «مقابل کسی که ادعا می‌کرد موجبات اثبات حق یا دلیلش در دسترس نیست باید مدتی معین می‌کردند» تا اسناد خود را تهیه کند و نزد قاضی ارائه دهد، چراکه تعیین این مدت برای دوری از شک، بهترین راهکار بود و «هنگام داوری نمی‌بایست عجله و ناشکیبایی به خرج» می‌دادند (همان: ۱۰۹۴).

بر اساس چنین رابطه و تعامل تقابلی میان قاضی و متخاصمان، مولانا نیز رابطه بین انسان با مرگ را تصویرسازی کرده است:

گوشت گوشت می جهد سوی دوا	مرگ چون قاضیست و رنجوری گوا
چون پیاده قاضی آمد این گواه	که همی خواند تو را تا حکم گاه
مهلتی میخواهی از وی در گریز	گر پذیرد شد و گرنه گفت خیز
جستن مهلت دوا و چارها	که زنی بر خرقه تن پارها
عاقبت آید صباحی خشم وار	چند باشد مهلت آخر شرم دار

(مولانا، ۱۳۷۷: ۵۸۰)

به دنبال این استعاره، این نگرش در مورد مرگ ایجاد می‌شود که مرگ در منصب قضاوت، انسانی است که برای رفع خصومت و اجرای عدالت میان افراد مختلف حکم می‌کند به قانون پایبند است و به مجرمی که از آن، فرصتی برای جمع‌آوری مدارک می‌خواهد، زمان می‌دهد. کنش مخاطب در برابر این قاضی به این صورت است که نباید با اتلاف وقت و هدر دادن مهلت به دنبال چاره‌گری غیرمعقول باشد و باید خود را تسلیم آن کرد.

۴-۳-۲. «مرگ به مثابه شحنه است»

شغل شحنگی از جمله مسئولیت‌های اجتماعی و مناصب در گذشته بوده که مستلزم ایجاد رابطه و تعاملی اجتماعی میان دو گروه از افراد؛ یعنی شحنه و متهم است. از قدیم‌الایام «یکی از وظایف بنیادین محتسب، امر به معروف و نهی از منکر و پاسداشت هنجارهای اخلاقی و شعار دینی بوده و نهاد حسبه در انجام وظیفه سترگ و گسترده خویش از دیگر عوامل حکومتی مانند شحنه، داروغه و عسس بهره می‌جسته است» (جوکار، ۱۳۸۷: ۲۴). در این ارتباط و تعامل برای شحنه، وظایفی چون پیشگیری از جرم و بزه فردی و اجتماعی مثل باده‌گساری و فسق و فجور برشمرده‌اند (ر. ک: قضاعی، ۱۳۶۱: ۱۱۹). در ابیات زیر نیز مولانا با دستمایه قرار دادن این شغل، تصویری انسان‌گون از مرگ ارائه داده است:

خیز بلقیسا کنون با اختیار پیش از آنکه مرگ آرد گیر و دار
بعد از آن گوشت کشد مرگ آنچنان که چو دزد آیی بشحنه جان کنان
(مولانا، ۱۳۷۷: ۶۸۰)

این نوع انسان‌نگاری به وجود آورنده این نگرش است که مرگ به پاسداری از هنجارهای اخلاقی و اجتماعی می‌پردازد، از بزه‌ها پیشگیری می‌کند، لغزش‌ها را می‌بیند و افراد گناه‌کار را مجازات می‌کند. در پی این نگرش، کنش مخاطب باید به این صورت باشد که از ناهنجاری‌ها و منکرات دوری گزیند تا مورد مجازات مرگ قرار نگیرد.

۴-۳-۳. «مرگ به مثابه نوبتی زن است»

در گذشته رسم نوبت‌زنی یا طبل‌نوازی برای اهداف گوناگونی چون نمایش شکوه و جلال پادشاهان و فرمانروایان، اعلام جشن‌ها، عیدها و عروسی‌ها، آگاهی دادن پیروزی، هنگام بیرون رفتن لشکر و آغاز جنگ استفاده می‌شده است (ر. ک: یحیی ذکا، ۱۳۹۴: ۵-۳۷). در واقع ماهیت کار نوبت‌زن یا طبل‌زن، آگاه‌سازی افراد از اتفاقات مختلف بوده است. مولانا نیز با نسبت دادن کنش طبلک زدن به مرگ، سبب شکل‌گیری استعاره «مرگ به مثابه انسانی طبل‌زن» شده است:

سالها این مرگ طبلک می‌زند گوش تو بیگاه جنبش می‌کند
گوید اندر نزع از جان آه مرگ این زمان کردت ز خود آگاه مرگ
این گلوی مرگ از نعره گرفت طبل او بشکافت از ضرب شگفت
(مولانا، ۱۳۷۷: ۱۰۸۱)

به دنبال استعاره انسان‌نگاری «مرگ به مثابه انسان طبل‌زن»، این نگرش ایجاد می‌شود که مرگ در جایگاه انسانی است که به وسیله کنشی چون طبلک زدن، نعره و... در پی آگاهی و هشدار دادن به مردم است. کنش مخاطب در برابر این انسان نوبتی‌زن یا طبل‌نواز، این است که آگاهی، هشدار، وعده و وعیدش را پیش از آنکه موقعیت و وضعیت مطلوب

از دست برود به خوبی دریابد؛ زیرا اگر زمان از دست برود جز حسرت و آه چیزی نصیب او نمی‌شود.

۴-۳-۴. «مرگ به مثابه قاتلی فانی است»

در رابطه و تعامل میان قاتل و مقتول، ارتباط و تعاملی تقابلی برقرار است که در آن، سوی فرودست تعامل یا مقتول، ضعیف و ناتوان و سوی فرادست تعامل یا قاتل، قدرتمند و بی‌رحم است. این رابطه و تعامل تقابلی در یک سلسله مراتب می‌تواند تا جایی ادامه پیدا کند که قاتل قدرتمند و بی‌رحم در نهایت مقهور نیرویی فرادست شود که فراتر از آن، نیروی دیگری نباشد. کشتن و کشته شدن از جمله حالت‌های نسبت داده شده به مرگ در حدیقه الحقیقه است که نتیجه آن، شکل‌گیری استعاره «مرگ به مثابه قاتلی فانی» است:

گر ترا از حواس مرگ برید مرگ هم مرگ خود بخواهد دید
مرگ اگر ریخت خون ماده و نر هم بریزند خونس در محشر
(سنایی، ۱۳۸۳: ۴۲۵)

در پی این استعاره، نگرشی دوگانه‌ای درباره مرگ ایجاد می‌شود؛ در رابطه و تعامل فرادست، مرگ انسانی خونریز و بیرحم است که دست به قتل سایر افراد که در مرتبه فرودست هستند، می‌زند و همین مرگ انسان‌گون در رابطه و تعامل با نیروی قدرتمندتری در سرای اخروی، مقتولی فرودست ضعیف و مردنی است. مردن مرگ «از مضامین حکیمانه دیگری در ذهنیت سنایی است؛ این مضمون به احتمال در شعر فارسی اولین بار به وسیله سنایی مطرح شده است. مرگ اگرچه در این عالم چون خونریزی هالک، جان تمام موجودات هستی را می‌گیرد، اما در نهایت او هم روزی خواهد مرد و آن آغاز جهانی دیگر است» (خرسندی و بهنام‌فر، ۱۳۹۲: ۸۰). کنش مخاطب در برابر این مرگ انسان‌گون متفاوت خواهد بود؛ در برابر چهره اول، خود را ناتوان می‌یابد که باید در مقابل آن تسلیم بود، اما در برابر چهره دوم، دیگر از مرگ ترسی ندارد و به خدا و سرای اخروی ایمان می‌آورد.

۴-۳-۵. «مرگ هم کاسه انسان‌های بد دل است»

در روابط و تعاملات میان فردی به طور کلی «هم کاسه بودن» نمایانگر نوعی نزدیکی و همدمی میان دو سوی رابطه است، اما اینکه در دو سوی این ارتباط و تعامل، چه افرادی و با چه اهدافی قرار دارند به این ارتباط و تعامل اجتماعی کیفیت ارتباط و تعاملی مودت‌آمیز یا تقابلی می‌دهد. در حدیقه‌الحقیقه نیز در پی نزدیکی مرگ انسان‌گون به انسان‌های ترسو، استعاره انسان‌نگاری «مرگ به منزله هم کاسه انسان‌های بد دل» شکل گرفته است:

مثلست این که در عذاب‌کده	حد زده به بود که بیم زده
مردم را بیم جان ز زخم بتر	وز دگر زخم تیر و تیغ و تبر
مرد را ار اجل کند تاسه	مرگ با بد دلست هم کاسه
چون بحکم اجل نگر ویدند	دوزخ نقد بد دلان دیدند

(سنایی، ۱۳۸۳: ۳۸۷)

به دنبال این استعاره، این نگرش در مورد مرگ ایجاد می‌شود که مرگ قرین و همدم انسان‌های ترسو است و در این هم کاسه بودن، رابطه و تعاملی از نوع تقابلی، میان مرگ و انسان ترسو وجود دارد که در آن، مرگ پیوسته در حال بیم دادن و ترساندن و انسان ترسو از جانب قرین خود، مدام در اضطراب و عذاب است؛ بنابراین، کنش مخاطب در برابر این مرگ انسان‌گون، کنار گذاشتن ترس از مرگ است.

۴-۳-۶. «مرگ به مثابه دزد است»

رابطه میان دزد و مالباخته از جمله روابط تقابلی است که سنایی و مولانا برای انسان‌نگاری مفهوم مرگ از آن استفاده کرده‌اند. سنایی با نسبت دادن کنش «جان ربودن» به اجل، اجل را به مثابه دزدی به تصویر کشیده است که ارزشمندترین دارایی فرد را از او می‌گیرد:

چون نصیبم ز دهر این آمد	این مرا بیت واپسین آمد
ناقص آمد کتاب از آنکه اجل	جان ربود و سپرد تن به وجل

(سنایی، ۱۳۸۳: ۶۴۳)

به دنبال این استعاره، این نگرش در مورد مرگ ایجاد می‌شود که مرگ انسان‌گون از طریق دزدی، جان انسان‌ها را می‌رباید و سایر افراد نیز جان و مال باختگانی بدون زور و قدرت هستند که کنشی جز تسلیم شدن در برابر او ندارند. در ابیات زیر نیز مرگ دزدی است که از طریق کنش «ربودن» جان انسان‌ها را می‌رباید، اما کنش مخاطب در برابر این دزد، تسلیم شدن محض نیست، بلکه روی آوردن به پاسبان نیرومند عشق است؛ زیرا با وجود عشق، مرگ قادر به دزدی نیست:

چون بترسی ز مردن خویش عاشقی باش تا نمیری بیش
که اجل جان زندگان را برد هر که از عشق زنده گشت نبرد
(همان: ۳۳۰)

مولانا نیز با نسبت دادن صفاتی چون «ترک غارت‌سوز» و کنش‌هایی چون «کمین گشادن» به مرگ در پی ارائه همان چهره دزد و راهزن از مرگ است:

شب مخسب اینجا اگر جان بایدت ورنه مرگ اینجا کمین بگشایدت
(مولانا، ۱۳۷۷: ۵۷۷)

ای اجل وی ترک غارت ساز ده هر چه بردی زین شکوران باز ده
وا دهد ایشان بنپذیرند آن زآنکه منعم گشته آند از رخت جان
(همان: ۸۷۰)

در پی این استعاره این نگرش در مورد مرگ ایجاد می‌شود که مرگ چیزهای ارزشمند سایر افراد را به طور نهانی می‌برد. بنابراین، مخاطب باید دست به کنش‌هایی بزند؛ کنش‌هایی چون احساس خطر کردن، تلاش کردن و مراقب خود بودن. آنچه سبب تمایز اندیشه مولانا نسبت به سنایی در تصویرسازی از مرگ به مثابه دزد یا راهزن غاصب شده، این است که در رابطه و تعامل تقابلی میان دزد و مال باخته در حدیقه الحقیقه، مرگ دزدی قدرتمند است و سایر افراد، مال باختگانی هستند که دو کنش در مقابل این مرگ انسان‌گون دارند؛ نخست اینکه تسلیم شوند و دیگر اینکه از پاسبان

عشق کمک بخوانند تا از جان آنان مراقبت کند. اما مرگ انسان‌گون در مثنوی اگرچه ترک غارت‌سوز است و راه‌های کمین کردن و کمین گشادن را به بهترین شکل می‌داند، کاملاً بی‌رحم نیست و طرف دیگر رابطه و تعامل تقابلی؛ یعنی مال‌باختگان نیز تسلیم محض نیستند، بلکه آنان نیز می‌توانند با کمی احتیاط، شکر و سپاسگزاری از غارت مرگ در امان باشند و راه را بر دزدی این دزد و راهزن ببندند.

۴-۳-۷. «مرگ به مثابه سرهنگ، فرستاده الهی و انسانی صاحب منصب است» ارتباط و تعامل میان سرهنگ و فرستاده الهی با آگاهی‌گیرنده، یکی دیگر از بسترهایی است که سنایی و مولانا به صورت مشترک برای ملموس کردن مفهوم انتزاعی مرگ از آن بهره برده‌اند. در این انسان‌نگاری، مرگ «به مثابه سرهنگ و فرستاده الهی و انسانی صاحب منصب» در سویه فرادست ارتباط و تعامل در تقابل با سایر افراد است:

زندگی و مرگ سرهنگان او بر مراد او روانه کو بکو
هر کجا خواهد فرستد تعزیت هر کجا خواهد ببخشد تهنیت
(مولانا، ۱۳۷۷: ۴۷۶)

به دنبال این استعاره، این نگرش در مورد مرگ ایجاد می‌شود که مرگ، سرهنگ و فرستاده‌ای است که فرمان‌های الهی را اعم از تسلیت و تهنیت به دست دیگران می‌رساند. کنش مخاطب در برابر این سرهنگ، آدای احترام و پیروی از آن است. نکته قابل توجه در مثنوی، این است که مرگ انسان‌گون که خود سرهنگ و فرستاده الهی است به عنوان فردی صاحب منصب، رسولانی دارد که نزد دیگران می‌روند؛ در نتیجه کنش مخاطب در برابر رسولانش نیز پذیرش آنان است:

دردها از مرگ می‌آید رسول از رسولش رو مگردان ای فضول
هر که شیرین می‌زید او تلخ مرد هر که او تن را پرستد جان نبرد
(همان: ۱۱۴)

نگرش به مرگ به مثابه سرهنگ در شعر سنایی نیز مبین این نکته است که مرگ، انسانی والا مقام است؛ زیرا فرمان الهی تنها به دست او سپرده و با آمدنش، سایر افراد از بسیاری از امور آگاه می‌شوند. در نتیجه کنش مخاطب هنگام رویارویی با آن، ادای احترام، پذیرش و در نهایت متنبه شدن از کرده خود است:

سحی نامه خدای عز وجل بر نگیرد مگر که دست اجل
تا دم آدمی ز تو نرمد صبح دینت ز شرق جان ندمد...
گفت مرد خرد در این معنی که سخن های اوست چون فتوی
خفته‌اند آدمی ز حرص و غلو مرگ چون رخ نمود فانتبهوا
(سنایی، ۱۳۸۳: ۹۷)

۴-۳-۸. «مرگ به مثابه جنگ‌جویی چابک و دلاور است»

مفهوم انتزاعی مرگ در حقیقه‌الحقیقه و مثنوی با داشتن صفاتی چون شگرفی، چالاکی و نیز کنش‌هایی چون ناوک‌اندازی، تیغ زدن، شورش در ارتباط و تعامل تقابلی با سایر افراد در قالب استعاره مشترک «مرگ به مثابه جنگ‌جویی چابک و دلاور» به تصویر کشیده شده است. در پی این استعاره مشترک، نگرش و کنش‌های متفاوتی در این دو اثر، درباره مرگ انسان‌گون شکل گرفته است. در حقیقه‌الحقیقه این استعاره ایجادکننده این نگرش است که مرگ جنگاوری قوی و تواناست که در ارتباط و تعامل با سایر افراد از جایگاهی فرادست بر افراد تسلط دارد و تنها سپر قوی در برابر تیر و ناوک آن، عدالت است؛ در نتیجه کنش مخاطب در برابر این جنگاور به این صورت است که باید عدل و عدالت را سر لوحه کار خود قرار دهد:

عدل در دست آنکه دادگرسست ناوک مرگ را قوی سپرست
مرگ را هیچ ناید از عادل زآنکه دارد ز عدل عادل دل
(سنایی، ۱۳۸۳: ۵۵۷)

اما این استعاره در شعر مولانا نگرش و کنش دیگری به دنبال دارد؛ به این صورت که مرگ، جنگ‌جویی شجاع است که به مدد ابزاری چون شمشیر و تیغ در پی هلاک کردن

و حمله به دیگران است. کنش مخاطب نیز در برابر این انسان جنگ‌جو به این صورت است که باید در برابر آن تسلیم شد:

در دمی در صور گویی الصلا برجهید ای کشتگان کربلا
ای هلاکت دیدگان از تیغ مرگ برزنید از خاک سر شاخ و برگ
(مولانا، ۱۳۷۷: ۹۰۴)

توجه به نگرش و کنش مخاطب در برابر این جنگ‌جو -در این دو اندیشه- مبین این امر است که مرگ به مثابه یک انسان جنگ‌جو در اندیشه مولانا با قدرت‌تر، با صلابت‌تر از مرگ در اندیشه سنایی است؛ زیرا کنش مخاطب در برابر مرگ انسان‌گون در مثنوی چیزی جز تسلیم شدن نیست؛ در صورتی که در حدیقه‌الحقیقه اگرچه ناوک‌انداز است، انسان می‌تواند با کمی عدل‌گرایی -از تیرش- در امان باشد.

۴-۴. بررسی کیفی استعاره «مرگ به مثابه انسانی دارای روابط و تعامل تقابلی و مودت‌آمیز»

آشکارترین رابطه و تعامل مودت‌آمیز و تقابلی را می‌توان در نمود یک رابطه دوستانه و خصمانه به صورت توأمان مشاهده کرد؛ به نحوی که در رابطه و تعامل دوستانه دو سویه ارتباط و تعامل با همکاری و تعاون در یک فضای برابر برای هدفی مشترک انجام مسئولیت می‌کنند و در ارتباط و تعامل تقابلی، نیروی فرادست به اعمال فشار بر دیگری می‌پردازد و فرودست، کنشی جز تسلیم‌شدگی و ظلم‌پذیری ندارد.

مولانا با نسبت دادن همزمان دو صفت دوست و دشمن به مرگ سبب شکل‌گیری استعاره «مرگ به مثابه دوست و دشمن» شده است؛ زیرا «مرگ نیز همچون زندگی بیش از هر چیز دیگری به خود ما شبیه است ... مولانا این معنا را با ژرفای تفکر برانگیزی که ما را از هر توضیح دیگری بی‌نیاز می‌کند، این گونه به نظم درآورده است: مرگ هر کس ای پسر همرنگ اوست *** آینه صافی یقین همرنگ روست» (معتدی، ۱۳۷۲: ۱۱).

پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست	مرگ هر یک ای پسر همرنگ اوست
پیش زنگی آینه هم زنگیست	پیش ترک آینه را خوش رنگیست
آن ز خود ترسانی ای جان هوشدار	آنکه می ترسی زمرگ اندر فرار
(مثنوی، ۱۳۷۷: ۵۵۳)	

به دنبال این استعاره‌ها، این نگرش در مورد مرگ ایجاد می‌شود که مرگ انسانی واحد با دوجنبه از روابط و تعامل اجتماعی است؛ به این صورت که مرگ در مواجهه با هر انسانی، رفتار، ارتباط و تعاملی متناسب با رفتار، ارتباط و تعامل همان انسان را پیش‌رو قرار می‌دهد. در رابطه و تعامل با دوست، دوست و در رابطه و تعامل با دشمن، فردی بدخواه، بداندیش، کینه‌توز و نامهربان و در پی آزار رساندن است. کنش مخاطب در مقابل آن، این است که باید درون خود را از صفاتی چون بدخواهی و بداندیشی پاک کند؛ زیرا این مرگ انسان‌گون، متناسب با درونیات هر فردی با او روبه‌رو و به رابطه و تعامل مودت‌آمیز یا تقابلی متمایل می‌شود.

نتیجه‌گیری

با تبیین و تحلیل انسان‌نگاری مرگ در حدیقه الحقیقه و مثنوی معنوی، این نتایج به دست آمد که سنایی و مولانا برای ملموس کردن مفهوم انتزاعی مرگ طبیعی از میان ویژگی‌های متعدد انسان، تنها به «ارتباط» و «تعامل» میان انسان‌ها توجه نشان داده‌اند که بر این اساس، استعاره کلی «مرگ به مثابه انسانی دارای رابطه و تعامل اجتماعی» با دو زیر مقوله «مرگ به مثابه انسانی دارای رابطه و تعامل مودت‌آمیز» و «مرگ به مثابه انسانی دارای رابطه و تعامل تقابلی» در شعر آنان شکل گرفته است.

در ارتباط و تعامل «مودت‌آمیز» تلاش سنایی برای تصویرسازی از مرگ انسان‌گون بر پایه «تعاون» و «همکاری» میان مرگ و سایر افراد بنا نهاده شده است. پیرو این ارتباط و تعامل، چهره ترسیم شده از مرگ در قالب پیر، چوپان و مهمانی ناخوانده، چهره‌ای یاری‌گر و انسان‌دوستانه و نگرش به مرگ در قالب انسانی خیرخواه و راهنمایی‌کننده است که وظایفی چون هدایت، مراقبت و خویش‌داری را بر عهده دارد و سایر افراد با وظایفی

چون مطیع بودن، فرمانبرداری و استقبال توامان با میل و رغبت، مخاطبانی هستند که در پذیرش مرگ انسان‌گون هیچ اجبار و اکراهی ندارد و تسلیم شدگی و پیروی آنان بر پایه نوعی میل و رغبت است. از منظر «رابطه و تعامل تقابلی»، مرگ انسان‌گون در جایگاه، دزد، راهزن یا قاتلی فانی و جنگ‌جویی چابک و قوی‌تن با سایر افراد ارتباط و تعاملی فرادست دارد که در پی اعمال قدرت، دزدی، جنگ و غیره است. دیگران نیز یارای مقابله با آن را ندارند و تنها کنش‌شان، تسلیم شدن است.

انسان‌نگاری مرگ در اندیشه مولانا نیز بیشتر در قالب ارتباط و تعامل «تقابلی» میان مرگ انسان‌گون با سایر افراد تصویرسازی شده است که در سویه فرادست آن، مرگ در نافذترین منصب‌های نظامی و قضایی، قادر است با اعمال نفوذ و قدرت، وسیله سنجش و محک انسان‌های خوب از بد باشد و حقیقت وجودی و اعمال هر فردی را مکشوف کند؛ داروغه‌ای است که با مجرم متناسب با اعمالش رفتار می‌کند؛ طبل‌زنی است که عامل آگاهی، شناخت و معرفت است؛ جنگ‌جویی است که در مقابل افراد بدکار شدت عمل فراوانی دارد؛ دزدی است که جان می‌رباید و کسی قادر به بازخواست کردن از آن نیست. در همه این سویه‌های تقابل، مرگ انسان‌گون، چهره‌ای قاطع، عادل، سخت‌گیر، بی‌پروا و بعضاً بیرحم از خود به مخاطب نشان می‌دهد که سبب می‌شود مخاطب یا سوی دیگر تقابل، دوراندیشی و رعایت موازین و مقررات اساسی زندگی و در نهایت تسلیم‌شدگی را به عنوان اصلی‌ترین کنش خود در مقابل آن برگزیند.

توجه به این تصویرسازی از مرگ، بیان‌کننده این نکته است که مرگ انسان‌گون در اندیشه مولانا هوشمندی زیادی نسبت به مرگ انسان‌گون در اندیشه سنایی دارد و پیرو همین هوشمندی مرگ انسان‌گون، در مقابل سایر افراد است که عمل و کنشی را متناسب با اعمال و کنش هر فردی انجام می‌دهد.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Susan Mosaie

 <http://orcid.org/0009-0007-7604-4615>

Jahanger Safari

 <http://orcid.org/0000-0002-6330-4293>

Ibrahim Zaheri Abdo

 <http://orcid.org/0000-0003-3472-8318>

Vand

منابع

- [۱-]. (۱۳۷۹) نهج البلاغه. ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مشرقین.
- اسداللهی، خدابخش. (۱۳۸۸). پدیده مرگ در آثار سنایی. فصلنامه مطالعات و تحقیقات ادبی، (۱۴) و (۱۵)، ۷۲۷.
- افراشتی، آریتا، میمی‌زاده، محمدمهدی. (۱۳۹۳). بررسی استعاره‌های جهتی در زبان اسپانیایی و فارسی، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ۳ (۴)، ۱-۲۵.
- براتی، محمود و سادات ابراهیمی، سید منصور. (۱۳۹۱). حکمت‌های مرگ از نظرگاه مولوی در مثنوی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، (۱۵)، ۲۵-۶۶.
- بیانی، شیرین. (۱۳۷۱). دین و دولت در عصر مغول. جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- جوکار، نجف. (۱۳۸۷). عملکرد محاسب و بازتاب آن در برخی از متون ادب فارسی. پژوهشنامه علوم فارسی، (۵۷)، ۲۳-۴۶.
- جوینی، عطاملک. (۱۳۸۵). تاریخ جهانگشا. تصحیح محمد قزوینی و توضیح شاهرخ موسویان. چاپ اول. تهران: انتشارات دستان.
- خرسندی شیرغان، مصطفی، بهنام فر، محمد. (۱۳۹۲). تأملات مرگ‌اندیشانه سنایی. ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، ۵ (۹)، ۷۳-۱۰۳.
- دهباشی، علی. (۱۳۸۲). تحفه‌های آن جهانی. تهران: انتشارات سخن.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۴۳). لغتنامه دهخدا. تهران: موسسه دهخدا.
- دهقان، علی، فرضی، حمیدرضا، ولی زاده، فرشاد. (۱۳۹۶). بررسی تطبیقی پدیده مرگ در عرفان اسلامی و جهانی‌نگری استانیستی. (بر مبنای حقیقه‌الْحَقِیْقَه سنایی و تهوع سارتر). کنفرانس بین‌المللی ادبیات و زبان‌شناسی.
- ذکاء، یحیی. (۱۳۹۴). آیین نقاره‌کوبی در ایران و پیشینه آن. پرتال جامع علوم انسانی. مجله هنر و مردم، (۱۸۰)، ۲۹۴۸.

- راوندی، مرتضی. (۱۳۵۹). *تاریخ اجتماعی ایران*. جلد چهارم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- زرقانی، سید مهدی. (۱۳۷۸). *افق‌های شعر و اندیشه سنایی به همراه گزیده‌ای از حدیقه*. چاپ اول. تهران: نشر روزگار.
- سنایی، ابوامجد مجدود بن ادم. (۱۳۸۳). *حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه*. تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۵۶). *سه رساله از شیخ اشراق*. به تصحیح و مقدمه نجفقلی حبیبی. تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران.
- سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۶۴). *عوارف‌المعارف*. ترجمه ابوالمنصور عبدالمؤمن اصفهانی به اهتمام قاسم انصاری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شجاعی، مرتضی. (۱۳۹۱). مرگ و ابدیت از دیدگاه مولانا. *پرتال جامع علوم انسانی*، ۱-۲۵.
- شعبانلو، علیرضا. (۱۳۹۸). منشأ قرآنی استعاره‌های مفهومی مرگ در مثنوی مولوی. *فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات علوم قرآنی و فرهنگ اسلامی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، ۳ (۳)، ۳۹-۶۳.
- عباسی، زهرا، خسروی، امین. (۱۳۹۶). بررسی مفهوم تکاملی مرگ در اشعار مولانا بر اساس نظریه‌های استعاره‌شناختی مدل فرهنگی زنجیره بزرگ. *دو فصلنامه علمی-پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء*، ۹ (۱۷)، ۷-۲۹.
- قضاعی، قاضی. (۱۳۶۱). *شرح فارسی شهاب‌الآخبار*. تصحیح سیدجمال‌الدین ارموی محدث. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عزالدین. (۱۳۷۲). *مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه*. تصحیح جلال‌الدین همایی. چاپ ۴. تهران: نشر هما.
- کمری، منوچهر، ملک‌زاده، محمد؛ فلاحتی، منیژه. (۱۳۹۹). نگاهی به تبیین زیبا و متنوع مفهوم زندگی و مرگ در حدیقه سنایی. *فصلنامه زیباشناسی ادبی*، ۱۸ (۴۳)، ۲۷-۵۴.
- کوچش، زلتن. (۱۳۹۳). *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*. ترجمه شیرین پورابراهیم. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- لیکاف، جرج، جانسون، مارک. (۱۳۹۴). *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم*. برگردان هاجر آقا ابراهیمی. تهران: نشر علم.
- محمدی، علی. (۱۳۸۷). *چکیده و تحلیل مثنوی*. تهران: انتشارات نشر علمی.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۷). *انسان در شعر معاصر*. تهران: انتشارات توس.

معمودی، غلامحسین. (۱۳۷۲). *انسان و مرگ در آمیخته‌ی بر مرگ‌شناسی*. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
مولانا. (۱۳۶۶). *مثنوی*. سعی و اهتمام رینولد نیکلسون. تهران: انتشارات امیرکبیر.
نوری، میرزا حسین. (۱۴۰۱). *مستدرک الوسائل مستنبط الوسائل*. قم: انتشارات موسسه آل بیت.
همائی، جلال‌الدین. (۱۳۷۶). *مولوی نامه، مولوی چه می‌گوید؟*. جلد دوم، چاپ نهم. تهران: موسسه نشر هما.

References

- Abbasi, Z., Khosravi, A. (2017). The Evolutionary Concept of Death in Rumi's Poems Based on Cognitive Metaphor Theories of the Cultural Model of the Big Chain. *Biannual Journal of Mistycal Literature*. Alzahra University. 9 (17). 7-29. [In Persian]
- Afrashti, A., mimizadeh, M.M. (2014). A Study of Directional Metaphors in Spanish and Persian Language. *Comparative Language and Literature Reasech*, 3 (4), 1-25. [In Persian]
- Asadolahi, Kh. (2009). The phenomenon of death in Sanaei's works. *Journal of Literary Studies and Research*. (14 & 15). 7-27. [In Persian]
- Barati, M., Sadat ebrahimi, S.m. (2012). Wisdom of Death from Molavi's Point of View in Masnavi. in *Research in Educational Literature*. (15). 66-25. [In Persian]
- Bayane, Sh. (1971). *Religion and State in the Mughal Age*. Vol. 2, First Edition, Tehran: University Publishing Center Press. [In Persian]
- Dehbashi, A. (2003). *The gifts of that world*. Tehran: Talk Publishing House. [In Persian]
- Dehghan, A., farezi, H., Valizade, F. (2017). *Comparative Study of the Phenomenon of Death in Islamic Mysticism and the Existential Worldview (Based on Sanaei and Sartre's Nausea and Nausea)*. Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
- Dehkhoda, A. A. (1964). *Dehkhoda Dictionary*. Tehran: Dehkhoda Institute Publishing. [In Persian]
- Ghazaei, Gh. (1982). *Shahab-Al-Akhbar's Persian Commentary*, Edited by Seyed Jamal-Din Armavi Mohaddes, Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
- Homaie, Jalaluddin. (1997). *Rum-Nameh. What does Rumi say?* Vol. 2. 9th Edition. Tehran: Homa Publishing Institute. [In Persian]
- Jokar, N. (2008). The Performance of Mohtasab and its Reflection in Some Persian Literature. *Journal of Persian Sciences" Research*. (57). 23-44. [In Persian]

- Joyini, A. (2006). *Correction of Mohammad Ghazvini and explanation of Shahrokh Mousavian. First Chapter*. Tehran: Dastan Publishing House. [In Persian]
- Kameri, M ,Farkhzadeh.M.,falahi.M. (2020). "Examination of beautiful and diverse explanations of the concept of life and death in Hadigheh Sanaei". *Journal of Literary Aesthetics*. 18 (43). 27-54. [In Persian]
- Kashani,E. (1993). *Mesbah Al-Hadhie and Mefte al-Kafieh*. (Fourth edition.) Jalaluddin Homaiei. Tehran: Homa Publishing House. [In Persian]
- Khorsandi Shirgan, M., Behnamfar, M. (2013). Reflection of Death Thinking Sanaei. *Mystical Literature of Alzahra University*. 5 (9). 103-73. [In Persian]
- Koohchesh, Z. (2014). *Applied Introduction to Metaphors*. Translated by Shirin Pourebrahim. Tehran: Organization for the Study and Composing of Humanities Books of Universities R and D Center for Humanities. [In Persian]
- Lykoff, G., Johnson, M. (2015). *Metaphors We Live By*. (2015). Translated by Hagar Agha Ebrahimi.. Tehran : Publishing Science Tehran : Publishing Science.
- Mohammadi, A., (2008) Abstract and Analysis of Masnavi, Tehran: Publishing Elmi Publication. [In Persian]
- Mokhtari, M. (1998). *Man in contemporary poetry*. Tehran: Toos Publishing House.
- Molana, J. (1987). *Masnavi*. Reynold Nicholson.(translation). Tehran, Amir Kabir Publishing Institute. [In Persian]
- Motamedi, Gh. (1993). *Human and Death, Introduction to Toxicology*. First edition. Tehran : Publishing Center. [In Persian]
- Nahj al-Balagha (1379) Translated by Mohammad Dashti, Qom: Orientalists. [In Persian]
- Nouri, M. H. (1401). *Mustadrak al-Wasa'il (Mustadrak al-Wasa'il)*. Qom: Al-Bayt Institute. [In Persian]
- Ravandi, M. (1980). *Social History of Iran*. Volume 4. Tehran: Amir Kabir Publishing House. [In Persian]
- Saniae, A. (2004). *Hadigheh al-Haqiqa* (and) Shari'ah al-Tarighe. Corrected by Dr. Razavi Modares. In persian. Tehran: Tehran University Publishing House. [In Persian]
- Shabanlu A. R. (2019). The Quranic Origin of Conceptual Metaphors of Death in Molavi's Masnavi. *Quranic Sciences and Islamic Culture Studies Institute of Humanities and Cultural Studies, Quarterly Scientific Research; Quarterly*. 3 (3). 39-63. [In Persian]

- _____. (1985). *Mystical Works translated by Abolma'soor. Abdolmo'ataman Esfahani. By Ghasem Ansari*. Tehran: Scientific and Cultural Publishing House. [In Persian]
- Shojaei, M. (2012). Death and Eternity from Molana's View. *Comprehensive Portal of Humanities*. 1-25. [In Persian]
- Sohrevardi, Sh. (1977). *Three Treatises by Sheikh Ishragh*. Edited by Najafqli Habibi. In Persian. Iranian Philosophical Society, Tehran. [In Persian]
- Zarghani, S. M. (1999). *Horizons of Sana'ei's Poetry and Thought*. With a selection from Scope. First edition. Tehran's Rooze Publication. [In Persian]
- Zoka, Y. (2015). Ritual of Nagharib Koobi in Iran. Iran's Comprehensive Portal of Humanities. *Journal of Art and People*. (180). 29-48. [In Persian]



استناد به این مقاله: موسایی، سوسن، صفری، جهانگیر، ظاهری عبد وند ابراهیم. (۱۴۰۲). مقایسه انسان‌انگاری مرگ در حدیقه‌الحقیقه و مثنوی معنوی بر اساس دیدگاه لیکاف و جانسون، عرفان‌پژوهی در ادبیات، ۲ (۴)، ۲۹۷-۳۲۴.

Doi: 10.22054/MSIL.2024.77791.1102



Mysticism in Persian Literature is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.